

رقیه ابوبکر

سلطان رضیه

عقد کردن الطونیه * رضیه رادر تبرنده

و لشکر کشیدن در دهلی

به تبرنده رضیه چو محبوب گشت
وزین فتنه یکسال و شش مه گذشت
شنیدم یکی ترک لاطونه نام
که هامون سپر بود و یاوه خرام
بگشتی سرحد هر کشوری
نه تنها که با مختصر لشکری
دراقصای کشور شدی عزم ساز
بغفت بگردی یکی تر کنناز
از آنجا سبک دردیار دیگر
سپه راندی آن ترک پر خاشگر
بیکجا موی کم گزفتی قراد
گذشت برینگو نه اش روزگار
همان مرد ناگه به تبرنده در
خروشان در آمد و با کرد و فر
بغفلت همان حصن محکم گرفت
بسی رفت مرغان کم پر گرفت
وزندان همان رضیه را بر کشید
به تزییح خویشش چو را ضی بدید
شنیدم که مر رضیه را عقد کرد
چو شد اجتماعی میان دو فرد
یکی روز رضیه بخلوت بهفت
به لاطونه رازی دل انگیز گفت
که من دخت شاه جهان پرورم
سه سال و سه ماه تاج بد بر سرم
بو حشت ز من بندگان پسر
ر بودند تاج کیا فی ز سر
از آن پس بیایم نهادند بند
همی داشتندم بعین گزند
که ناگه تو ایدر کشیدی سیاه
مرا بر کشیدی از آن حبس گاه
کنون خیز تا هر دو یکدل شویم
ایا لشکری سونی دهلی رویم
همه شهر و بوم است هوا خواه من
که بودم نکو خواه هر مرد و زن
چو از دور زایات من بنگرند
همه رخ سوی لشکر م آورند

* مردو نسخه لاطونه در کتب تاریخ وهم درین کتاب در اکثر جای الطونه آمده است.
فتوح السلاطین من ۱۳۲

چو گردد همه خلق با من یکی بدست آیدم ملک من بی شکی
 چه الطونه این را از زن شنید بغیر رضا هیچ پا سخ ندید
 زن و شو چو زین قصه پرداختند در سه هفته تدبیر میساختند
 دیگر روز ضیه سپه بر کشید بکین توی ملک خنجر کشید
 سنی مرد از آن بوم و بر جمع کرد که بودند نام آور اندربرد
 چه تو در چه چنوی بر خاشاک چه کپو کپو چه بیراه مردم شکر
 هزاری روی داد در تختگاه چو گفتند این قصه را پیش شاه

رسیدن خبر جنبش سلطان رضیه به سلطان معزالدین و لشکر فرستادن
 سلطان معزالدین بقصد او

سران سپه را شهشه بخوانند همین قصه در پیش شان بازخواند
 بگفتند که ای سرکشان ساف همی آید آن خواهر ناخلف
 بگوئید تدبیر اینکار چیست مرا جز شما صاحب رای کیست؟
 سران سپه چون ز فر مانر و او شنیدند گفتند شه را دعا
 و ز آن پس بگفتند ای شهریار گزیری نبینیم جز کارزار
 بفرمای تا خیمه بپروان کنیم زری ده که پولاد را بشکنیم
 دیگر روز خسرو خزانه کشاد یلان سپه را مواجب بداد
 یلان سپه چون زری یافتند پس ساز پیکار بشتافتند
 سپه چون که شد ساخته سر بسر روان کرد لشکر شه نامور
 بدان بلبن خرد فر ما تر و با بفرمود ای گرد کشور کشا
 تو سر لشکری اندرین لشکر نباشد چو تو معرعه می دید گرم
 بیاید چنان بر کشی تیغ زمین که در خون شود غرقه روی زمین
 چو بشنید این قصه بلبن ز شاه شنیدم سپه راند از تختگاه
 همی رفت تا سر به دشمن کشید که افواج رضیه در اندشت دید
 بفرمود تا سرکشان سپاه کسه بودند نام آور تختگاه
 میان را ببندند بر ساز جنگ بتازند بر دشمنان بید رنگ

بر افواج بیگانه هوئی زنند بیک هوئی بدخواه را بشکنند
 چو این قصه بشنید اهل سپاه یکی حمله آورد بر کینه خواه
 شنیدم هم از حصه او لبین بیک طرفه عینی دران دشت کین
 در افواج رضیه شکستی فتاد همان رضیه سردر هزیمت نهاده
 شکسته و زان جابه تبرنده زاند هر گام از دیده خون میفشاند
 شنیدم سپاهش در ان کارزار بسی بی سپر شد دران روز گسار
 چنان شد پراگنده گاه فرار که بر وی نیوست ازان یکسوار
 وز ان پس همه لبین هوشمند چو در فوج رضیه شکستی فگند
 خروشان سوی تختگه گشت باز ابا هم عنان فسان گردن فراز
 چو با فتح و نصرت حضرت رسید عنان سوی درگاه خسر و کشید
 ابا سر کشان کرد دیا بوسر شاه بگفت آنچه بگذشت در حر بگاه
 چه بشنید از و شاه فرخ نثار بخندید همچو ن گل با مداد
 سران را بگفتا که خلعت دهند کلاه شرف بر سر شان نهند
 همایون و زبزم طرب ساز آکرد سران سپه با خودا نیاز آکرد
 بدادند پادشاه مجلس عیش و بهار تشبیه سرانش بمین و یسار

تعالی یکی هفتم آنشاه فیروز جنگ

همی زدیقار و ه حزن سنگ

لشکر کشیدن رضیه باردوم در جانب دهلی

و منمیزم شدن او و باشوهر کشته شدن در کیمهتل

چو بگذشت ازان قصه ماهی سه چار دگر فتنه زادا ز روزگار
 دگر باره آن رضیه با گمراهان کمر بست بهر کلاه شهبان
 پراگنده خندیک جای کرد بس آنگه سوی تختگه رای کرد
 معزالدین آنشاه عشرت گرای بگفتا همان بلبن در کشای
 بقصد شد گمراه را ند سپاه ابا سر فر ازان صاحب کلاه

سپه را اند آن بلین چیره دست که يك بار از وفوج رضیه شکست
 بر آهنگ کین میخرا امید تفت چو از تخنگه هشت فر نگرفت
 به لشکر گه رضیه اندر رسید د و لشکر چو مر یکدگر را بدید
 بشد لشکر رضیه یکسر سوار برون زد زیر د (۱) از بی کارزار
 د و لشکر بمیدان مقابل ستاد ز هر سوی نامر در ادل فتاد
 دلاور حر و شان شد از هر سپاه چو شیر آهوئی دید در صید گاه
 ولی لشکر شاه بد چیره تر کز و بار اول عدو یافت سر
 همی زد مثل هر یل چیره دست که بشکسته را باز بتوان شکست
 و ز آن سوی افواج رضیه تمام چو مرغی که بر جسته باشد ز دام
 همه ساخته از برای فوار زد لهار و شان رخت بسته قر از
 چو زین ماجرا يك زمانی گذشت خروشی بر آمد در آن ساده دشت
 به یکباره افواج دهلی تمام رخ آورد سوی حر یقان خام
 بيك حمله افواج مغلوب را شکستند شیران کشور کشا
 چو دیدند بد خواه همچون حباب ز آسیب بادی نمادست بر آب
 کشیده (۲) همه حنجر آیدار گرفتند دنبال اهل فرار
 (۳) بسی سرکشان را بریدند سر شد افواج رضیه همه بی سپر
 در آن جنگ رضیه بر ایشان فتاد گریزان سری سوی کیهتل نهاد
 به کیهتل گروهی ز هند و ستان چو دیدند در دام مرغی چنان
 گرفتند بر رسم غد رو ریا بکشند الطونه و رضیه را
 ز قار یخ بد ششصدوسی و هشت که کشند شان را بيك تیره دشت
 چو فیر و ز شد بلین کینه حواه بعضرت رخ آورد از آن حر بگاه
 بزایوان شه رفت و بعد از دعا خبر داد مر خسرو خویش را

(۱) یرد لفظ ترکی است هم معنی اردو (۲) نسخه (I) کشیدند و نسخه (H) برکشیدند .

(۳) نسخه (I) این بیت را ندارد . فتوح السلاطین ص ۴۱

تلف گشتن رضیه و شوهرش پریشانی لشکر و کشورش
 ز بلبن چو بشنید بهر امشاه بصد عیش و عشرت برآمد بگناه
 طلب کرد از کارکان دولت تمام بفرمود خامت بهر خاص و عام
 بفرمان آن شاه فیر و زمند
 بسی کله بستند هر سو بلند

مگر در ۱۳ اکتوبر در نزدیکی کپتال سکست خورده و فردای آنروز او رضیه
 بدست هندووانی که برای کمک خود گردآورده بودند بقتل رسیدند. طبقات
 ناصری شهادت سلطان رضیه را به روز سه شنبه بیست و پنجم ماه ربیع الاول
 ۶۳۸ هجری قمری کرده. مدت سلطنتش سه سال و شش روز بود.

طوری که قبلاً دیده شد سلطان رضیه در یک موقعیت بسیار بحرانی زمام امور
 سلطنت را بدست گرفت و در ابتدای سلطنت، کنگد راسیون بسیار خطرناکی
 را که در دهلی محصورش کرده بودند باند بیروبخنگی از میان برداشت، شورش
 ملاحظه را آرام گردانید، ایاز حکمران ملتان را مطیع ساخت و در هر مرحله
 از سیاست و تأمل کار گرفت که از صفات بسیار ممتاز سیاستمداران جهان
 است. در دو جنگ بسوی دهلی رشادت زیاد از خود بروز داد و حتی در مرحله
 اخیر باز تدبیر بکار برد و برای بدست آوردن سلطنت با حکمران التونیه
 از دواج نمود. در صورتیکه مشکلات بزنگ او را مد نظر بگیریم میتوانیم
 ادعا کنیم که اگر برادرش آله دست مخالفان اوقرار نمیگرفت و با خواهر خود
 که افتخار خانواده او بود سازش میکرد و بدو کمک مینمود، رضیه میتوانست
 چرخ سلطنت را برای مدتی بحرکت داشته و به کشورش خدمت نماید.

تاریخ فرشته میگوید که معزالدین بهرامشاه ملک اعزالدین بلبن را بمقابل رضیه فرستاد
 و هم فتوح الملائین این موضوع را تأیید می کند مگر ماخذ دیگر از بلبن نامی نبرده اند.
 و هم بلبن را داماد سلطان شمس الدین گفته است، بقول کمبریج هستوری اتیکین داماد ایلتمش
 در اثر سوء استفاده در زمان نیابت سلطنت در دوره قبل از پادشاهی بهرامشاه بقتل رسید.
 (تاریخ فرشته ص ۶۸ - کمبریج هستوری ص ۵۱ - ۶۱)

در تاریخ بسیار بر میخوریم به شاهانی که خود قیادت قشون را به عهد داشته اند البته در عصری که هنوز سلاح امروزی معمول نبود و تمام اتکاء عسکر و قوت روحی آنها بسته بوجود قوماندانی بود که در رأس ایشان حکمرانی میکرد و او را مانند خود انسانی میبافتند که بزور شجاعت سینه را سپر تیغ دشمن می کند. و این اتکاء يك اتکاء و قوت قلبی زنده و محتشم در برابر دشمنان آنها بوده و همه فتوحات و شکست ها بسته بوضع این قوماندان بود. رضیه هم در همان عصر میز بست و به سبب تشجیع عساکر خودش در رأس ایشان بحیث سپه سالار بمیدان جنگ روی میاورد. باید تصدیق کرد که این کار يك کار سهل نبوده و رای مردان از صفات بی نظیر در شمار بود تا چه رسد بزنی که خطر را بچشم سر دیده و بمقابل آن شخصاً قیام کند و سینه سپر سازد. در جنگهای عصر کوتاه سلطنت خود رضیه یکبار برای سوکوبی و منقاد ساختن ایاز حکمران ملتان لشکر ایشی کرد و در بار بسوی دهلی بمقابل برادر خود دین الدین بهرامشاه تاخت. در هر سه جنگ رضیه خود سپهسالار قشون بود (۱) و گذشته از اینکه ترتیبات جنگ با مر و تدبیر او صورت می گرفت، شخصاً می جنگید. این دلوری و شجاعت برای يك پادشاه زن، از صفات ممتاز و نادری است که در خور هر گونه تمجید می باشد.

سلطان رضیه و ذوق شاعری

چون دیدیم که در بار سلطان شمس الدین ایلتمش گهواره علوم و فنون بود، دخترش رضیه نیز بسوی عالی آنت زمان از فیض تعلیم و تربیه بهره ور، پس جای تعجب نیست که در چنان محیطی ذوق ادب دوستی و احساسات لطیف در رضیه پرورش شده باشد. باینکه نمونه های شعرش در دست است، مگر مورخان دیوانی از ورا معرفی نمی کنند و معلوم است دیوانی نداشته و طبع شعرش بدو ن دادن حاصلی همچنان خشکیده است. مؤلف طبقات ناصری تنها باین نکته که او را «عالم نواز» گفته اکتفا کرده است خود مؤلف بهترین شاهد علم پروری

رضیه بوده چنانچه در سنه ۸۶۳۵ از گوالیار به دهلی آمد و رضیه اهتمام مد رسته
ناصریه را بدو محول نمود و مسند قضاء گوالیار را نیز بدو تفویض کرد (۱)
ولی صرف اسم دونفر از علما و شعرا در دربار رضیه مذکور است. که یکی
نصیر الدین بلا رامی و ادهمان کسی است که در جنگ ملا حده و قرا هطه سلاح
بدوش کشید و عملاً در جنگ حصه گرفت و کلمه شاعر نیز در اسم او دیده می شود
و دیگر خواجه بونصر ناصری. در اورینتل کالج مگزین (می سنه ۶۳۹) مضمونی
نوشته شده که میگوید ممکن است که او همان ناصری شاعر باشد که بعد ها
ترقی کرده بر تبه امیری و امام اعلی رسیده باشد ولی این موضوع قابل ثبوت است.
سوم ریزه، که در بام شهزادگی رضیه تاج الدین ریزه قصیده ای درباره او انشاد کرده بود
ولی در دوره سلطنت قصیده دیگری از او بنظر منبر سد. معلوم می نمود
که چون ریزه شاعر محبوب فیروز گردید از نظر رضیه بیفتاد.

پروفیسور محمود شیرانی در کلیات انوری قصیده ای از ریزه در مدح دختر
شمس الدین ایلتمش رضیه بنظرش رسیده و ضمن شرح حالات انوری نوشته است
که محمد، پدر او جد الدین انوری، در دربار یک شهزاده کریمه النساء رضیه الدین
بمرتبه قابل اعتمادی سرافراز شده بود و در کار (عزیز رضیه) از شعر او قدر دانایی
میکرد و انوری بعد از وفات پدرش برای تقرب باین دربار سعی نموده. و بدین
منظور قصیده بالا را در کتاب خود ثبت نموده است و در همین کتاب یک مطلبی بصورت
جدای گانه تحریر یافته که در آن نوشته شده: «مایک مدتی این قصیده را در مدح ساطانه
رضیه الدین می بیند اشعیریم اما در یک نسخه قلمی دیگر انوری نیز این قصیده شامل است
با- س این اکنون از نظریه خود در گذشتم. در کتابخانه دارالمصنفین هم یک نسخه قصائد
انوری موجود است که در آن این قصیده دیده می شود ولی آنرا در مدح صفوت الدین
مریم گفته که معلوم نیست مراد کدام رن بوده. روفیسر محمود شیرانی نظریه قو قرا

(۱) تلبقات ناصری ص ۱۸۸ در عصر رضیه در دهلی یک مدرسه دیگر نیز بنام مد رسه معزی موجود

در رساله اردو (اپریل ۱۹۲۴) اظهار کرده بود مگر شبہاً او در ۱۹۳۸ م به یقین بدل شد زیرا ضمن تجدید نظر بر کتاب (شاعران قدیمی پارسی زبان) تالیف دکتر اقبال حسن در اورینٹل کالج مگزن (می ۱۹۳۸ م) نوشت که این قصیده غالباً در مدح سلطان رضیه باشد و اسلامیک کالج هم (جولائی ۱۹۴۰) در یک مضمونی بدین نظر تسلیم شده است (۱) قصیده اینست .

ای فخر همه نژاد آدم و ی سید زهان عالم

روح القدس از پی تفاخر مهر تو نهاده مهر خاتم

سلطانت کریمۃ النسا خواند شد ذات شریف تو مکرم

راضی ز تو ای رضیۃ الدین خود قادر ذوالجلال اکرم

اقبال تو بر فزونیست هر روز از دولت خرد معظم

آن یاد شہی که خسروان را از ہیبت از فر و شود دم

در خدمت طالع تو در آمد سعد فلکی دودست بر هم

رخسنگی نیاز مند آن پیوسته ز لطف تست مرهم

اعدا ی ترا زه گن بیان طو قیست بشکل ما را رقم

از جو که ره می شود بمدحت بر اعلب ما دحان مقدم

بادات بقای عز و اقبال پیش از رقم حروف معجم

ماه رمضان خجسته بادت تا پیش صفر بود محرم (۲)

و نیز خود رضیه طبع سرداشته و اینست نمونه کلامش:

در دهان خود دارم عندلیب خوش الحان پیش من سخن گویان زان در دهن دارند

از ماست که بر ماست چه تقصیر دل زار آن کشته هما نا زغم بی سبب ما ست

باز آشیرین منہ در دام الفت گام خویش هان ولی نشنیده باشی قصد فرها ذرا

نادیده رخس چومر دم چشم کردیم درون دیده جای یش

(۱) بزم مملوک ص ۱۱۸

(۲) ص ۲۰۲ دیوان انوری طبع سعید نفیسی ۱۳۲۷

من نام ترا شنیده میدارم دوست نادیده ترا چو دیده میدارم دوست

غلتیدن نوررخ خورشید جز این چه بسمل شده تبغ نگاه غضب است (۱)

بودی پدرم بمجلس تو یسار سره و حر یف محرم

که گویا پدر انوری و یاز بزه هر یک که باشد بد ربار التتمش منصب بزرگی داشته اند.

علل سقوط سلطان رضیه

علل سقوط سلطان رضیه را از مطالعه دوره سلطنت خودش و مخصوصاً سلطنت کوتاه

برادرش فیروز میتوان تا حدی حدس زد. وقتی فیروز بر تخت جلوس نمود هر چه

از پدرش در مدت ۶۲ سال سلطنت از امور ملک و برادر و تنظیم کرده بود بر هم زد،

و حالت در داخل و خارج بعدی بحرانی و ضعیف ساخت که از کن و پایه های امپراطوری

تزلزل یافت و یکی از علل عمده سقوط سلطنت سلطان رضیه همین بود. گذشته

از این، در مدت سلطنت رضیه با زهم رقابت های برادران باعث تحریک حکمرانان

متعدد گردید که در یک قلمرو وسیع اداره آنها یک قدرت مرکزی محکم میخواست.

و این قدرت در دست رضیه نیامد، زیرا عناصر مختلف و پارسوخ مانع آن شدند

مجاللی ندادند تا بر صبه قزلباشی و آل که توسط پدرش فرا گرفته بود، بخیر

ممالکت بکار برد. یکی دیگر از علل مهم سقوطش باید مساله زن بودن او را

محسوب داشت چه در آن عصر حکومت کردن یک زن مردان را قلباً خودش نمی آمد

و همان بود که تقرب بعضی از درباریان را بهانه گرفته و علیه او قیام نمودند و نه تنها

از سلطنت برکنارش کردند بلکه بقتلش رساندند. از نظر تاریخ زنان این یک موضوع

در دنیا است: زنی هفتصد سال قبل بچنان سوئے تربیت شود که قابلیت پادشاهی

کردن بیابد لیکن واقعات ناگوار که همه ناشی از تاریک بودن فکر و اندیشه

باشد او را با همه مزایای طبیعی و اکتسابی بیک انجام خونین بسپارد.

(۱) پرده نشینان سخنگوی، ۱۰ که در حمانی، ۱۷، ۱۰ مانا لیسوان